دستور (حکایتی طنزآمیز بر شیوه کهن)

توللی، فریدون

راوی گوید:به شحنه خانهء عجمان،دفتری خاص بود و،آن دفتر،به صندوقی‏ و،قفلی گران،بر در آن صندوق!

مگر،تنی از احرار را،بر آن مخزن اسرار،گذر افتاد و،مفتاح،از سر تجسس‏ بربود و،قفل برگشود و،دفتر از دل صندوق بدرآورد و،چون نیک نظر کرد،نامی‏ چند،در آن نگاشته دید و،تصویری،بر سر هر نام و،بر صدر همه،تمثالی از فریدون بن جلال،که به لقب(ممنوع القلم)مباهی بود و،پرده برانداز هر تباهی!

بالجمله،معلوم افتاد،که صدارت سلف،آن دستور مستور،به شحنه خانهء بلد،از آن سبب سپرده،که جرائد،از فوائد آثاری چنان،محروم مانند و،مظلومان‏ را،تراوش طبع،بطبع،اندر نرسانند و،هم این نکته بازدانند،که آزاده را،دست و دهان بستن و،کلک و بنان شکستن،تحکیم حکومت است و،تخلف از آن،خصومت!

قطعه

گر(صدارت)نام(ممنوع القلم)بر ما نهاد کلک ما،رندانه،هر رازی که باید،برنوشت! آنکه،دستش بسته بود،از هول جان،هنگام روز شب چو آمد،راز آن هنگامه،در دفتر نوشت!

سپاس

صد شکر،که در زمانه،ما هم‏ با بی‏لقبی(لقب)گرفتیم! چون راه جلو،به خامه\*سد بود پاداش خود،از عقب گرفتیم!